

نمیخواستم ژینا رو قضاوت کنم ، اگه خیانت نکرده بود پس چرا ترس داشت به حمید همه چی رو بگه؟؟

اصلا حمید تو این مدت کم از کجا فهمید ژینا بهش خیانت میکنه؟؟

هق هق گریه های ژینا سکوت خونه میشکست

حمید محکم دستشو تو آینه ی اتاق کوبید و چند بار مشتش کارشو تکرار کرد

\_چی برات کم گذاشته بودم هان؟؟ چیکار باید برات میکردم که نکردم هوم؟؟

از لحن ارومش من ترسیدم وای به حال ژینا

جمله هاشو اروم و با تحکم بیان میکرد

\_بخدا به مرگ مامانم بهت خیانت نکردم

با دادی که حمید زد از ترس هینی کشیدم

\_پس بچه ی کدوم تخم جنیه هان؟؟

\_بچه ی خودته چرا باور نمیکنی؟؟

به طرز ترسناکی دندوناشو رو هم سایید ... از قیافه ش من نزدیک بود سخته کنم ژینا جای خود بماند ...

\_میخوای بدونی چرا بهت شک دارم؟؟

ژینا هم گریه ش قطع شده بود و منتظر به حمید چشم دوخته بود

\_اولا که من بچه دار نمیشم ...دوما از کجا معلوم با امید هم خواب نشدی؟؟ شاید تو

میدونی اون کجاست و هر موقعه من خر کار دارم میری پیش اون هان؟؟؟

با شنیدن اسم امید چشمم گرد شد ناخداگاه صحنه های معاشقه ی ژینا و امید جلوی چشمم تداعی شد

ژینا ناباور لب زد: چی داری میگی؟؟ امید کجا بود؟؟ من اصلا نمیدونم امید کجاست؟؟  
سپس عزمشو جزم کرد

\_ قبول نداری این بچه ت باشه ، اوکی میریم آزمایش میدیم

مکثی کرد و انگشت اشارشو جلوی حمید تکون داد:

مرگ مامانم قسم اگه آزمایش دادیم و این بچه ماله تو بود یه لحظه هم تو این خونه  
نمیمونم و میرم اون وقت این تویی که جلوم زجه میزنی و التماس میکنی که از اینجا  
نرم ولی اون موقعه خیلی دیره اقا حمید خیلی...

اون موقعه تو میمونی و یه دنیا پیشمونی!

حمید تمام مدت با یه پوزخند گوشه ی لبش نظارگر حرفای ژینا بود

انگار هر دوشون خیلی مطمئن بودن ... جایز ندوستم دیگه اونجا بمونم و اروم به اتاقم  
رفتم